

قسمت ۲

«اهمیت گفته‌ها»

یا

«هین سخن تازه بگو، تا دو جهان تازه شود»

سلام. حتماً یادتون هست که در قسمت قبل تعریف عام «علم» رو مطرح کردیم و گفتیم عمده حرفهای ما در این مجموعه درباره «رابطه علم و دین» هست.

حالا امروز می‌خوایم به چندتا سؤال جنبی جواب بدیم که در بررسی هر مسأله‌ای پیش میاد و تا زمانی که جواب اونا رو ندونیم، پیمودن بقیه راه بیهوده‌اس. اولین سؤال هم اینه که مسأله ما اساساً چه اهمیتی داره؟ چرا باید وقت بگذاریم و به رابطه بین علم و دین فکر کنیم؟

خوشبختانه جوابش چندان سخت نیست. بذارید اول به علم نگاه کنیم. ما گفتیم علم در معنای عامش هر نوع شناختی رو در بر میگیره و با توجه به مثالهای قسمت قبلی و صدها نمونه دیگه، کسی نمیتونه نقش شناخت رو در حیات بشر نادیده بگیره. البته علمی که در عبارت «رابطه علم و دین» مطرح میشه، در معنای خاص خودش هست که برای تأکید بیشتر با صفت «تجربی» همراه میشه؛ یعنی «علم تجربی» اون دانسته‌هاییه که تجربه و مشاهده در اون نقش اساسی داره. با این حال، این معنای خاص علم هم کم‌اهمیت نیست، چون بخش اعظم دانسته‌های کنونی ما در قرن بیست و یکم از پی تجربه اومده و نوعی علم تجربی هست. پس با این حساب، زندگی بشر امروزی عملاً با علم گره خورده و به اون وابسته است. لذا اگه زندگی بشر براتون مهمه، علم هم باید براتون مهم باشه! در ضمن، همین جا داخل پرانتز یه قراردادی هم بکنیم که از این به بعد، هر وقت گفتیم علم، منظورمون علم تجربی هس، مگر اینکه صراحتاً صفت «عام» را بهش اضافه کنیم.

اما بعد از علم نوبت دینه. آیا دین هم مسأله مهمیه؟ ما مطمئنیم که پیروان ادیان گوناگون در طول تاریخ اومدند و رفتند، خیلی‌هاشون به واسطه گزاره‌های دینی با هم صلح کردند، یا جنگیدند، یا در کنار هم زندگی کردن و یا حتی فکر کردن. مثلاً آموزه‌های دینیشون درباره مرگ نظری داده و خیلی وقتاً تنها مرجعی بوده که بشر رو با چنین موضوعی آشنا می‌کرده. بنابراین دسته‌ای از شناخت‌های ما از طریق دین به دست اومده و باید دید این دین چیه که آدمای رو در حدی به خودش وابسته میکنه که حتی آدمای حاضر میشن به خاطرش از جون خودشون بگذرن. به‌ویژه اینکه تقریباً همه ادیان، به انسان توجهی خاص دارن و برای حیات اون نقشه‌ها کشیدن.

بنابراین دین هم مثل علم مسأله مهمیه و اگه توجه داشته باشیم که گاهی این دوتا موضوع مهم، راههای متفاوتی رو به انسان نشون میدن، اون وقت می‌فهمید که چرا بررسی رابطه بین اونا هم مسأله مهمیه.

به عبارتی دیگه، اگه هر کدوم از این مسائل رو بیهوده بدونیم، مثل اینه که بگیم شناخت حاصل از اونا بیهوده است و در نتیجه «تفکر» کار بیهوده‌ایه! حالا دیگه خودتون کلاه‌تونو قاضی کنید و بگید آیا تفکر بیهوده هست یا نه! با روشن شدن اهمیت بحث، باید یکی از ابزارهای لازم برای بحث را هم بشناسیم. یه نکته‌ای که خیلی‌ها - به‌ویژه بعضی از علم‌گراها - ازش غافل میشن، ماجرای «تاریخ». به نظر می‌رسه دانسته‌های ما تنها حاصل نظریه‌پردازی و آزمایش نیس، بلکه رجوع به یافته‌های درست یا نادرست پیشینیان هم در پیشرفت دانسته‌ها نقش داره. این «رجوع» را معمولاً با عنوان تاریخ می‌شناسیم و دلایل مختلفی برای مطالعه تاریخ علم داریم که اکثر اونا به نقش انسان در پیشبرد علم اشاره میکنن؛ انسانی که ویژگی‌های اخلاقی داره، اشتباه می‌کنه، درس می‌گیره، قضاوت می‌کنه، یا حتی دروغ می‌گه.

البته همون طور که گفتیم، بعضیا تاریخ علم رو حاشیه‌ای بی‌فایده برای خود علم می‌دونن و معتقدن علم بدون

تاریخ باید جلو بره و جلو هم میره. با این حال، آگه عمیق‌تر به موضوع علم نگاه کنیم، متوجه دو نکته میشیم: اول اینکه همه مسائل در خود علم نیستن. حتی بعضی از مسائلی که عالمان از اونا استفاده می‌کنن، هیچ جنبه منطقی یا پایه علمی ندارن. یعنی در خود علم ساخته نشدن، بلکه در طول تاریخ تونستن قدرت خودشونو نشون بدن و در نتیجه میان دانشمندا پذیرفته شدن. برای مثال، اصلی در فیزیک داریم به نام اصل «کمترین کنش»، و آگه ریشه اونو دنبال کنیم، می‌رسیم به اصلی غیرعلمی به نام اصل «اوکام» که میگه از میان نظریه‌های هم‌ارز، باید نظریه‌ای رو انتخاب کنیم که فرضیات کمتری داره. علاوه بر این، گاهی حاشیه‌های نظریه‌ها درس‌های مهمی به دانشمندا میدن. مثلاً فرازونشیب‌های پرهیجان فیزیک اتمی باعث شد خیلی‌ها به این موضوع علاقه‌مند بشن و در نتیجه کلی چیز جدید کشف بشه که اگر اون انگیزه اولیه نبود، شاید هیچ کدوم از اون افراد به سراغ فیزیک اتمی نمی‌رفتن. از طرفی، نقش تاریخ در دین شاید برجسته‌تر باشه. چون خیلی از احکام یا آیین‌ها در ادیان مختلف صرفاً تاریخی هستن. همچنان که اصول عقاید مسیحی بر پایه موضوعاتی تاریخی مثل مرگ حضرت مسیح استواره؛ یا سیره پیغمبر اسلام که راویان روایت کردن و نقش ویژه‌ای در احکام اسلام داره.

بنابراین تاریخ برای بشر همواره مهم بوده و همیشه این احتمال وجود داشته که عده‌ای بخوان از اون سوءاستفاده کنن یا اونو تحریف کنن، چون کمتر پیش میاد کسی چیزی بنویسه که آیندگان از او به بدی یاد کنن یا بگن فلانی چقدر ضعیف بوده. در نتیجه استناد به تاریخ محتاج هوشمندی خاصیه که نه تنها در مورد تاریخ سیاسی، بلکه در مورد تاریخ علم هم باید داشت. ما نباید بی‌حساب و کتاب به تاریخ رجوع کنیم، چرا که تاریخ صاف و بی‌غل و غش نیست.

این تاریخ درس‌هایی به ما میدن که یکی از اولین اونا، حفظ اخلاقه. «رابطه علم و دین» موضوعیه که تقریباً از ۱۰۰ سال پیش به این طرف، با سیاست قاطی شده و خیلی‌ها بر سر اون با هم دعوا کردن. گرچه بعضی بحث‌ها بجا و شایسته بوده، ولی عده‌ای هم عامدانه یا جاهلانه بازار شایعاتی رو گرم کردن تا به واسطه اونا برای گروه خودشون یارگیری کنن! و آگه ما صبر و دوراندیشی و فروتنی رو رعایت نکنیم، در دامی میفتیم که مباحثه به منازعه تبدیل میشه و عاقبت خوبی نداره!